

شاپور راسخ



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

عوامل اجتماعی رشد و توسعه اقتصادی



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو د پوهنتون
پرتال جامع علومو انساني

تالار فردوسی

سه‌شنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۴۹

هنگامی که سخن از عوامل اجتماعی رشد اقتصادی می‌رود گفتگو به آن چه عنوان «جامعه‌شناسی رشد» گرفته است محدود نمی‌شود بلکه مباحثی را نیز که در حوزه علوم روانشناسی و انسان‌شناسی اجتماعی و فرهنگی است دربر می‌گیرد. ضمناً مفهوم «رشد» و «توسعه» را نیز با هم اشتباه نباید کرد زیرا مفهوم ثانی بر افزایش حقیقی تولید و درآمد ملی حاکی است و حال آنکه مفهوم نخستین علاوه بر ازدیاد کمی ثروت جامعه، از تغییر کیفی نظام اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی نیز حکایت می‌کند.

چون فرصت کوتاه است و این گفتار را ناچار به اجمال باید عرضه کرد از تطویل مقدمه و تفصیل تعاریف چشم می‌پوشم و پس از طرح نظریه‌های عمده مربوط به رشد و توسعه اقتصادی و ذکر تفاوت آراء قدیم و جدید در این باب، از عوامل منفی و مثبت رشد و توسعه یاد می‌کنیم و در آخر کلام نیز نقدی کلی از نظریه‌های موجود به میان می‌گذاریم و راه بررسی‌های آینده در این زمینه را باز می‌نمائیم.

تحول نظریه‌های مربوط به رشد و توسعه اقتصادی - بحث علمی در باره رشد و توسعه اقتصادی از قرن هیجدهم آغاز شد و هرچند در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم تا اندازه‌ای از شور وحدت قبلی افتاد اما پس از جنگ جهانی دوم - خصوصاً از روزگاری که عده‌ای از ممالک غیر صنعتی - چه آزاد و چه تازه رسته - عزم بر آن

جزم کردند که به جوامع پیشرفته^۱ اروپائی و امریکائی تأسی کنند و راه دراز تکامل صنعتی را در مدت کوتاه بپیمایند - رونق تازه یافت و گسترش بی سابقه حاصل کرد .

تنها تحرك اقتصادی ناشی از انقلاب صنعتی نبود که موجب گرمی بازار گفتگو در رشد و توسعه^۲ اقتصادی شد عوامل اساسی دیگری نیز به این توجه یاری کرد و از آن جمله باید به سیر جامعه های غربی بسوی اصول مادیت و تمدن عرفی اشاره کرد که با عصر رنسانس آغاز شد و بیش از پیش رفاه زندگی صوری را به عنوان هدف مساعی آدمیان مطرح ساخت . تاریخ اندیشه در باب رشد و توسعه^۳ اقتصادی را بد و دوره^۴ متمایزی توان تقسیم کرد: دوره^۵ قدیم و دوره^۶ جدید . نظرات قدیم که درباره^۷ رشد و توسعه عرضه شده است چهار شاخص عمده دارد : نخست آن که در آغاز بیشتر بر عوامل عینی و محسوس و مادی تکیه می شد . دو دیگر آن که قدمها در جستجوی علت یا عامل فائق بودند که هر گونه رشد و توسعه را تبیین کند . شاخص سوم نظریه های کهن آن بود که به تأثیر مکانیکی علت یا عامل رشد و توسعه^۸ اقتصادی قائل بود و گوئی آدمیان را در گردش حوادث مداخلت نمی داد . شاخص چهارم آن که در نظریات قدیم، ترقی اجتماعی را نتیجه^۹ تأثیر عوامل اقتصادی رشد و توسعه می پنداشتند و از استقلال یا تأثیر متقابل عامل اجتماعی غافل بودند .

توضیح مشخصاتی که مذکور افتاد این است که اولاً : مدتی دراز عالمان اقتصاد، منابع طبیعی را مهمترین عامل افزایش تولید و ازدیاد ثروت ملی می پنداشتند - مدتی نیز عامل سرمایه را به عنوان کلید اصلی رشد و توسعه^{۱۰} اقتصادی محسوب می داشتند و امروزه نیز هنوز در نزد غالب اقتصاد شناسان ، نظریه^{۱۱} غالب رشد و توسعه همان نظریه تراکم سرمایه یا سرمایه گذاری است^{۱۲} . علمای اقتصاد این مطلب را می پذیرند که ترقی و تکامل

۱- رجوع شود به مقاله بنیاسین هیگینز در کتاب « جنبه های اجتماعی رشد اقتصادی

در امریکای لاتین - به زبان انگلیسی - ۱۹۶۳ - جلد دوم » .

فن و دانش فنی علت اساسی ارتقاء درآمد سرانه ملت‌ها است ولی بر این عقیده هستند که تراکم سرمایه عامل اصلی ترقی فنی است و بستگی و پیوستگی آن دو مفهوم بحدی است که به درستی می‌توان عامل تراکم سرمایه را هسته مرکزی نظریه رشد و توسعه اقتصادی قرار داد.

علاوه بر دو عامل منابع طبیعی و سرمایه که ذکر آن رفت صاحب‌نظران در این دوره به عوامل مادی و اقتصادی دیگری نیز عنایت کرده‌اند و تأثیر آنها را در رشد و توسعه ارائه داشته‌اند که اهم آنها وجود نیروی کار - تقسیم کار و محرکاتی از قبیل میزان سود، نرخ بهره و نظائر آن بوده است. ناگفته نماند که در میان علمای قدیم، شومپتر اولین متفکری است که اثر عوامل غیر اقتصادی چون روحیه و قدرت کارگردانی و مدیریت و هم‌چنین تأثیر اختراع - اکتشاف و نوآوری را در پیشرفت اقتصادی باز می‌نماید و راه را بر پژوهندگان بعد که اهمیت عوامل اجتماعی - سیاسی فرهنگی و روانی را در این عرصه مکشوف داشته‌اند هموار می‌کند.

شاخص دوم نظریات قدیم را جستجوی علت واحد یا عامل فائق شمردیم. این طرز تفکر اختصاص به علمای اقتصاد ندارد و نزد جامعه‌شناسان هم رایج بوده است. فیزیوکراتها از طبیعت و زمین سخن می‌گویند و آدام اسمیت از سرمایه به معنای عام آن. مارکس در تحلیل عامل کار مبالغه می‌کند و شومپتر در تعظیم کارگردان و مدیر تأکید می‌ورزد و حال آنکه اندیشمندان بعد به تعدد و تکثر عوامل همبستگی و درهم پیچیدگی آنها پی می‌برند و از ترکیب‌های گونه‌گون این عوامل در جوامع مختلف یاد می‌کنند.

مشخصه دیگر نظریات قدیم این بود که بر طبق آنها گوئی عوامل رشد و توسعه از بالای سر آدمیان و در ورای اختیار و اراده آنان عمل می‌کرده است. علمای کهن باور داشته بودند که تولید در اقتصاد در این فرمول ساده قابل بیان است که کل تولید با تولید کل تابعی است از عوامل زمین - کار - سرمایه و بنگاه اقتصادی و به عبارت روشنتر

همین که این عوامل تجمع کند رشد و توسعه خود بخود حاصل می شود و حال آنکه عامل اصلی رشد و توسعه اقتصادی همان انسان است نه به اعتبار نیروی جسمی و شماره کسان بلکه به اعتبار طرز تفکر - احساس - روحیه و گرایش های ذهنی آنان و بی شبهه هر چه در احوال درونی و کیفیت وجود انسان تأثیر دارد در فعالیت برونی او منجمله در عرصه اقتصادی کارگر است .

شاخص چهارم آن که به زعم قدما حضور عوامل مساعد مادی و اقتصادی کافی بود که خود بخود همه نتایج مطلوب را بیار آورد . بسیاری از پیشینیان ، رشد و توسعه اقتصادی را بر اساس فرمول ذیل بیان می کردند که :

سرمایه گذاری + فن و دانش فنی = رشد و توسعه اقتصادی + ترقی اجتماعی
 در صورتی که نه رشد و توسعه اقتصادی چنین آسان دست می دهد و نه افزایش درآمدها خود بخود موجب پیشرفت اجتماعی می شود . در بسیار موارد رشد و توسعه نه فقط مسائل اجتماعی را نمی گشاید بلکه بر مسائل موجود می افزاید و مشکلات ناشناخته ای را نیز به میان می آورد .

تا بدین جا از نظریات کهنه تر به اختصار تمام یاد شد اما نظریه های جدید نیز چهار مشخصه عمده دارد : نخست آنکه نظریه های مذکور بر عوامل ذهنی و درونی و مؤثرات غیر ملموس و حتی غیر قابل اندازه گیری بیشتر تکیه می کند . پس از آن که شوپتر لیاقت کارگردانی و مدیریت را به عنوان عامل غیر اقتصادی فائق مطرح کرد بعضی از محققان سرمایه گذاری در تعلیم و تربیت انسان و بهبود و تکامل فنی را از جمله اعظم عوامل رشد و توسعه اقتصادی به حساب آوردند و هم چنین وجود ثبات سیاسی و قوانین مناسب را نیز برای رشد و توسعه لازم شمردند و بالاخره توجه روز افزون به عوامل ژرف تر و نهفته تر چون اعتقادات - تمایلات و مانند آن حاصل آمد .

پژوهندگان جدید بر آن شدند که در پشت عوامل آشکار رشد و توسعه چون ترقی

فنی و اکتشاف منابع و کفایت مدیریت، شرائط و عوامل اجتماعی - فرهنگی و مانند آن خفته است که نادیده نباید بماند و فی المثل وقتی سخن از توانائی کارگردانی می‌رود باید متذکر بود که به قول خود شوپتر این توانائی تنها در شرائط ثبات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و در جامعه‌ای که سود بردن و توانگر شدن را پاس می‌دارد و حرمت می‌نهد شکفته می‌شود. این نکته را نیز نباید فراموش کرد که امکان ظهور کارگردان در بعضی از گروه‌ها و قشرهای خاص جامعه بیشتر است چنانکه جامعه‌شناسان چند در پژوهش‌های خویش روشن داشته‌اند (فی المثل به گفتهٔ هیگن کارگردان یا آنترو پر نور از قشرهای پائین گروه برگزیدگان برمی‌خیزد - به گفتهٔ محققان دیگر از میان اقلیت‌های حاشیه‌نشین و به همین قیاس ...) و به زبان دیگر همین که تأثیر گروهی مخصوص را در رشد و توسعهٔ اقتصادی جامعه‌ای طرح می‌کنیم ناچار باید به بررسی آن پردازیم که در چه شرائط اجتماعی و از چه نظام اجتماع خاصی گروه مزبور پدیدار شده است؟

شاخص دوم نظریه‌های جدید این است که در آن‌ها بجای علت و احدی‌عامل فائق از عوامل متعدد و درهم پیچیده که متقابلاً در هم مؤثرند و بقول میردال نوعی «علیت دوری و برهم‌فزاينده» را به وجود می‌آورند سخن می‌رود در جای خود خواهم گفت که در میان پژوهشگران تمایل روز افزونی به قبول اصل نسبیت علل و عوامل نمایان می‌شود. شاخص دیگر نظریه‌های تازه توجه به این مطلب است که انسان را نمی‌توان فقط به چشم عامل کار و ماشین تولید نگریست و بدان قائل شد که اگر یک بار حرکات انسان تنظیم شود تا ابد به همان گونه کار او نیز ادامه خواهد یافت. چنین دید کمی و مکانیکی از انسان را دانش جدید با نظر وسیع‌تر خود مردود دانسته است و هم چنانکه روانشناسی صنعت مفروضات اساسی فیزیک یا فیزیولوژی صنعت را باطل نموده معلومات جدید اقتصاد و جامعه‌شناسی نیز تحویل و تبدیل انسان را به یک ماشین پذیرای فرمان، خطای محض خوانده است.

خصوصیت چهارم نظریه‌های جدید از این آزمایش تاریخی برآمده است که در سالهای پس از جنگ جهانی دوم وجود عوامل مساعد مادی و اقتصادی در برخی از کشورهای کم‌رشد مانع از آن نشده که برنامه‌های توسعه در آن کشورها بجای پیروزی به شکست بیانجامد و خود این امر گواه روشن این حقیقت است که تنها حضور چنین عوامل نمی‌تواند دوره‌های مسلسل فقر را بشکند.

در میان اقتصادشناسان معاصر کسانی که به عوامل اجتماعی - فرهنگی و روانی رشد و توسعه اقتصادی هشیار شده‌اند فراوانند و از آن میان می‌توان پژوهندگانی بنام چون ارتور لویس Lewis و اورت هیگن Hagen را یاد کرد. میروبالدوین که تألیف آنان در باب رشد اقتصادی شهرت بسیار یافته و صورت کتاب درسی گرفته (۱۹۵۷) راست می‌گویند که در ممالک کم‌رشد، مسائل اقتصادی توسعه در مقام مقایسه با مسائل وسیعتر و پیچیده‌تر مربوط به نهادهای اجتماعی و فرهنگی جوامع مذکور خفیف و ساده بنظر می‌رسد. در جامعه‌ای که بخواد راه رشد و توسعه سریع و ممتد را بگیرد تغییر سازمان اقتصادی کافی نیست، دگرگونی سازمان اجتماعی نیز لازم است و تا نظامات اجتماعی و ارزش‌های فرهنگی مناسب و موافق رشد به میان نیاید و انگیزه‌های روانی در این مسیر بکار نیفتد توقع نیل به مطلوب بیموده است. *نی و مطالعات فرهنگی*

حقیقت این است که هر قدر رشد اقتصادی در جامعه‌ای کمتر روی داده باشد تأثیر عوامل اجتماعی در آن بیشتر بارز می‌شود و تا وضع و حال محیط اجتماعی دگرگون نشود رشد توسعه مستمر نیز حاصل نمی‌گردد. علل وابستگی جریان رشد و توسعه در جوامع مزبور به عوامل اجتماعی بطور عام بسیار است و از آن جمله این چند عات را باید یاد کرد:

اولا در جوامع واقع در مرحله قبل از انقلاب صنعتی، چنانکه جامعه‌شناسان معلوم داشته‌اند، نهادهای اجتماعی - اقتصادی و سیاسی بهم آمیخته هستند و این مطلب

در هر جامعه کهنه در مراحل اولیه تکامل صادق است. ناچار رشد و توسعه اقتصادی در این جامعه‌ها نمی‌تواند بصورت مستقل تحقق یابد. ثانیاً در جوامع دنیای سوم (جهان کم‌رشدی) آدم اقتصادی بدان سان که اقتصادشناسانی چون آدام اسمیت در جوامع غربی باز یافته و توصیف کرده‌اند یعنی آدمی که همه در اندیشه جاب منفعت مادی است عیناً ظهور نکرده و حیات اقتصادی از تأثیر عوامل مختلف فرهنگی که بعضاً حتی در جهت مخالف نفع جوئی سوق می‌دهد محفوظ نشده است. ثالثاً تاریخ مغرب زمین شاهد آن است که انقلاب اقتصادی در این جوامع نتیجه یک رشته دگرگونی در طرز تفکر و فرهنگ غربی بود که شالوده‌های کهنه را بکلی وارونه کرد و از جمله اندیشه منطقی و عقلی و اعتقاد بامکان و لزوم بکار برد علم و فن در جهت اصلاح یا تغییر سرنوشت انسان راهسراه باگرایش حسی و مادی و مکانیکی در آن جامعه‌ها مستولی و مستقر ساخت و حال آنکه نحوه تفکر و کیفیت فرهنگ شرقی بر همان منوال دیرینه باقی مانده است و استیلای سیاسی و تسلط یا نفوذ اقتصادی غرب در شرق بسیاری از بجایای کهنه چون وارستگی و «معادگرایی» و عقیده به قضا و قدر و مانند آن را در جوامع اخیر تقویت و تشدید کرده است.

از آن چه گفتیم در ضرورت بکار برد جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی در مطالعه رشد و توسعه اقتصادی شبهه نمی‌ماند. اما ناگفته نباید گذاشت که تحقیق در عوامل اجتماعی و فرهنگی رشد و توسعه کاری آسان نیست و چنانکه بنیامین هیگینز باز نموده است (ابضاً همان مقاله و کتاب - ۲۹ - ۱۸۱) مشکلات بسیار بر سر راه آن قرار دارد. از جمله اینکه تا سالهای اخیر پژوهش جامعه‌شناسی به جوامع صنعتی محدود بود و انسان‌شناسی نیز به بررسی جوامع کهنه و ابتدائی که عموماً راکد و ساکن هستند بسنده می‌کرد و به مطالعه تحولات و تغییرات اجتماعی و فرهنگی که در این نوع جامعه‌ها کمتر روی می‌دهد نظر نداشت. مشکل دیگر این بود «اقتصاد دانانی که به زبان جامعه‌شناسان یا فرهنگ پژوهان سخن

می گفتند تخصص و تبحر در این دو علم نداشتند و حتی درباره مفاهیمی که از جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی اقتباس می‌کردند دقیقاً روشن و قویاً مطمئن نبودند. دو مشکلی که یاد کردیم هر دو چاره‌پذیر است زیرا اولاً در سالهای اخیر خود انسان‌شناسان به تطبیق روشهای تحقیق خویش بر تجزیه و تحلیل و شناسائی جریانات تحول اجتماعی و فرهنگی در جوامع و تمدنات پیشرفته‌تر جهان سوم روی آورده‌اند و ثانیاً تشکیل گروههای مختلط پژوهش مرکب از اقتصاددانان - جامعه‌شناسان - علمای فرهنگ - اصحاب معرفت‌النفس و غیر آنان در سالهای اخیر امکان پذیر شده است و خود این امر نوید آن را می‌دهد که موضوع رشد و توسعه از دیدگاه‌های مختلف مورد بررسی واقع شود.

عوامل منفی و مثبت رشد - پس از آنکه مجاملا مشخصات نظریه‌های قدیم و جدید در عرصه رشد و توسعه اقتصادی معلوم شد اینک باید به ذکر عوامل منفی و مثبت رشد و توسعه که از نظریه‌های مذکور استنباط می‌شود روی آوریم. مقدمهٔ باید گفت که بیشتر محققان هم خود را بر تجزیه و تحلیل عوامل منفی که موانع رشد یا موجبات کم‌رشدی باشد مصروف داشته‌اند و گاه در بیان اهمیت این عوامل چنان مبالغه کرده‌اند که گویی موانع مزبور را ذاتی و بنیادی پنداشته‌اند. در زمرهٔ این گونه «مکاتب کم‌رشدی» باید از نظریهٔ جبر جغرافیائی و اقلیمی - نظریهٔ جبر نژادی و بالاخره نظریهٔ جبر فرهنگی یاد کرد. نظریهٔ نخست آن است که ممالک «جهان سوم» را اسیر طبیعت و اقلیم گرمسیر می‌انگارد. نظریهٔ ثانی از تأثیر قاطع عامل نژاد که از مقولهٔ علم الحیات است سخن می‌گوید. نظریهٔ ثالث به‌صورت مختلف عرضه شده است. از جمله نظر دانشمندانی است که قائل بدوگانگی اساسی فرهنگ شرقی و فرهنگ غربی هستند یا نظر عالمانی که می‌گویند اعتقاد به جبر در مذاهب شرقی علت‌العلل عقب‌ماندگی است. در مقابل این جماعت، علمای ژرف‌بین را عقیده بر آن است که کم‌رشدی امری است عارضی نه ذاتی و از مقولهٔ سوانح و اتفاقات

تاریخی است و از همین روی باید آن را چاره‌پذیر دانست و همت بر ریشه برکندن آن برگذاشت .

با تأسف باید اذعان کرد که تحقیق در عوامل مثبت رشد و توسعه اقتصادی در جوامع کم‌رشد بالنسبه محدود است و بسیار سؤال بفرنج را هنوز پاسخ درست نداده است و از جمله معلوم نداشته که چرا بعضی جامعه‌ها چون ژاپون با حفظ خصوصیات دیرین فرهنگی و بسیاری از مشخصات کهنه اجتماعی که به ظاهر با رشد و توسعه اقتصادی ناسازگار است (چون سنت پرستی و وجود خانواده پدر سالاری و حکومت ساخوردگان بر جوانان و حس قناعت و سادگی معیشت و غلبه مذهب و غیر آن) در مدتی چنین کوتاه که به یک قرن تمام نیز نمی‌رسد چنین راه درازی رفته و عملاً به کاروان ممالک پیشرفته عالم پیوسته‌اند .

اما اهم عوامل منفی رشد که صاحب‌نظران از آن سخت گفته‌اند عوامل سیاسی - اجتماعی - فرهنگی و روانی را شامل است . عوامل سیاسی چون استعمار و استعمار نو که خصوصاً علمای سیاست آن را سرچشمه اصلی کم‌رشدی دانسته‌اند .^۱ عوامل اجتماعی چون وجود نهادهای اجتماعی ناموافق و غیر منطبق به شرایط و مقتضیات زمان (از قبیل خانواده گسترده) یا سازمان اجتماعی چندگونه و متشتت (عدم تحقق وحدت ملی و یکپارچگی اجتماعی - ضعف طبقات متوسط و فقدان بورژوازی نیرومند) یا روابط و مناسبات اجتماعی غیر مساعد که جامعه‌شناسان در باره آن داد سخن داده‌اند.^۲ عوامل فرهنگی و روانی از قبیل محدودیت نیازها - فقدان شور و غیرت خطرجویی - اعتقاد به قضا و قدر و سرنوشت محتوم - حس احتیاج شدید به پیوستگی و وابستگی (برعکس نیاز به استقلال

۱- رجوع شود به کتبی چون سسائل کشورهای آسیائی و افریقائی - کتاب اول ریشه‌های درد - تألیف آقای مجید رهنما .

۲- رجوع شود به توصیف هیگن از جوامع دهقانی و نیز کتاب ایولا کوست: جغرافیای کم‌رشدی (ترجمه فارسی) و بسیار آثار از این قبیل .

و اتکاء بنفس و شوق کسب موفقیت شخصی و فردی) و ضعف میل به تفوق و تسلط و تشخیص و صفات و بجایائی از این گونه که دانشمندان مختلف (دکتر بوئیک - هیگن و جمعی دیگر) به تشریح و تفصیل آن پرداخته‌اند^۲. صاحبان نظریه‌های کم‌رشدی را بدو طبقه می‌توان تقسیم کرد:

بعضی به یک یا چند عامل محدود اکتفا نموده‌اند در حالی که پاره‌ای نیز در تألیف همه عوامل و عرضه مجموعه‌ای مرتبط از آن‌ها کوشیده‌اند نمودار دسته‌ای اخیر پرفسور اورت هیگن است که به کرات نام او را یاد آور شدیم و او عوامل کم‌رشدی را نه فقط در ساختمان اجتماعی - اقتصادی - سیاسی و شبکه روابط میان گروه‌ها - طبقات و افراد جامعه جسته است بلکه ساخت شخصیت - نوع معرفت و دید از جهان طبیعت و اجتماع - نیازها و نحوه برخورد با امور منجمده طرز سنجش کار و پیشه در جامعه را در عقب ماندگی یا پیشرفت اقتصادی مداخلت داده است. حقیقت این است که هر جامعه منجمده جامعه کم‌رشد صورت منظومه‌ای دارد با اجزاء بهم پیوسته و ناچار وقتی سخن از اوصاف کم‌رشدی یا عوامل آن به میان آید باید نظریه‌ای جامع ارائه کرد که همه ابعاد واقعیت را دربر گیرد. از این رو نظر علمائی چون هیگن بر رأی کسانی که تنها به یک جنبه و جلوه جوامع عقب مانده می‌نگرند و عوامل مؤثر در آن یک را مطرح نظر قرار می‌دهند آشکارا رجحان دارد.

اما عوامل عمده اجتماعی که تأثیر مثبت در رشد و توسعه اقتصادی دارد خود به چهار گروه مهم قابل تقسیم است:

گروه اول - به ساختمان یا ترکیب اساسی جامعه مربوط می‌شود.
گروه دوم - به سطوح مختلف جامعه و خصوصاً نهادهای اجتماعی مرتبط است.

۱- ر. ک. کتاب رشد و توسعه اقتصادی (مسائل - اصول و سیاست‌ها) تألیف بنیامین

هیگنز (به زبان انگلیسی) خصوصاً قسمت نظریه‌های کم‌رشدی.

گروه سوم را عوامل فرهنگی و فکری و روحی باید خواند و بالاخره گروه چهارم بر آن چه در حیطه اختیار و اراده بشری است چون تعلیم و تربیت - تنویر جامعه - بهداشت و مانند آن اطلاق می‌شود.

عوامل مربوط به ساخت کلی جامعه مفصل است و مختصرش این است که اگر جامعه‌ای بخواهد به رشد سریع اقتصادی توفیق یابد باید ساختمانی منعطف و متحرک داشته باشد. توزیع نقش‌ها در میان گروه‌ها و افراد باید بر اساس کار و کوشش و استعداد و لیاقت آنها صورت گیرد نه به ملاحظه اصل و نسب و موقع و مقام خانوادگی - معتقدات مذهبی، میزان ثروت و مانند آن. و به زبان دیگر در چنین جامعه باید منزلت اکتسابی بر منزلت موهوبی غلبه داشته باشد.^۱ وسعت و قوت طبقات متوسط و وجود امکان ارتقاء اجتماعی از عوامل مؤثر در رشد اقتصادی است و حال آنکه جدائی بسیار میان قشرها و عدم تحرك اجتماعی از موانع عمده رشد به حساب آمده است. در جای خود از تأثیر وحدت و یکپارگی اجتماعی در رشد و توسعه اقتصادی سخن گفته‌ایم و می‌گوئیم معذک باید یاد آور شد که این وحدت نباید به معنی تمرکز تصمیمات اقتصادی در دست گروهی محدود ولی مسلط تلقی شود زیرا بدون تردید افراد و جماعتی که از نظر فرهنگی «حاشیه‌نشین» شمرده شده‌اند هم چنانکه بعضی محققان چون پارک معلوم داشته‌اند نقشی مهم در زمینه اقتصاد ایفا کرده و می‌کنند. نمودار ایشان در بعضی از جامعه‌ها چینیان در آسیای شرقی و جنوب شرقی - پارسیان در هندوستان بوده و هستند که در رفتارهای اجتماعی و اقتصادی ابداعات بی سابقه پدید آورده‌اند.

بدیهی است که خود این نوآوری‌ها و رفتارهای بظاهر ناهنجار و ناهماهنگ با شیوه دیگران نشانه آن است که جامعه قابلیت انعطاف دارد و بر روی تغییر و تحول گشوده است. امانت‌های اجتماعی از قبیل خانواده - مذهب - حکومت - مالکیت و مانند

۱- رك . كتاب جنبه‌های جامعه‌شناسی توسعه اقتصادی به زبان انگلیسی اثر برت هازلبرز

آن است که بی شبهه در رشد و کم‌رشدی اقتصادی مدخایت تام دارد. از جمله نهادهای اجتماعی خانواده است که در باره تأثیر آن از جهت حجم ابعاد - ترکیب داخلی و وظائف در صحنه امور اقتصادی بحث بسیار شده و فی‌المثل غالباً خانواده بزرگ یا گسترده و بهم پیوسته را به رشد اقتصادی نامناسب شمرده‌اند و کوچک شدن خانواده و محدودیت وظائف آن و پدید آمدن رابطه برابری میان زن و شوهر را نه فقط نتیجه رشد اقتصادی و خصوصاً توسعه صنعت و شهرنشینی دانسته‌اند بلکه در تمهید مبانی آن رشد عاملی مؤثر خوانده‌اند (رجوع شود از جمله به کتاب نظریه رشد اقتصادی تألیف آرتور لویس^۱). لویله جامعه‌شناس فرانسوی سه نوع خانواده تشخیص داده است:

- ۱- خانواده سنت پرست و جمع‌گرای.
- ۲- خانواده «متزلزل» که هر دو بیشتر آدمیانی می‌پرورند وابسته به دیگران و علی‌هذا شایسته خدمت در مؤسسات اداری و مانند آن و بالاخره،
- ۳- خانواده شخصیت پرور که افرادی معتمد بنفس و مستقل بار می‌آورد و به همین مناسبت با توسعه اقتصاد آزاد و شگفتگی ابتکارات بخش خصوصی و پیشرفت آن مساعدتر است. هیچ‌کس در «نظریه تغییر اجتماعی» از دو نوع شخصیت یاد می‌کند که یکی

۱- خانواده گسترده به عقیده او از دو جهت به رشد و توسعه اقتصادی نامساعد است یکی از لحاظ آنکه چون باید محصول کار شخصی را با جمع خانوادگی تقسیم کرد محرك سعی و ابتکار در کار نمی‌شود. دو دیگر از این نظر که در چنین نظام اعضای خانواده به کارهایی که برای آن آسودگی و ورزیدگی ندارند گماشته می‌شوند. اما وجود چنین خانواده از محاسن و مزایایی نیز عاری نیست چه اولاً به اعضای خانواده بیش از اشخاص بیگانه می‌توان اعتماد و اطمینان کرد ثانیاً با مدد اعضای خانواده زنجیره یا شبکه‌ای از مؤسسات اقتصادی می‌توان به وجود آورد. ثالثاً به شهادت تاریخ بعضی از خاندانهای پر استعداد نقش خطیری در رشد و توسعه اقتصادی ایفا کرده‌اند که نمونه آن خانواده‌های بانکداران در ایتالیا قرن چهاردهم و بعضی خانواده‌های صاحب صنعت در هندوستان و ژاپون در قرن بیستم بوده و هستند.

شخصیت ستایشگر قدرت و زبون در مقابل آن است و دودیدگر شخصیت نوجوی و خلاق که اولی از جامعه و خانواده مبتنی بر سلسله مراتب شدید و وابستگی ما دون به مافوق برمی خیزد و دومی از جامعه و خانواده پذیرای اصول برابری و اتکاء بر خویش .
نقش و منزلت زن در خانواده عامل دیگر مؤثر در رشد و توسعه اقتصادی است .

بدیهی است که مشارکت فعال زن در حیات اقتصادی امکانات رشد و توسعه را فزونی می دهد در صورتی که محدودیت کار زنان در جوامع کم رشد به زیان تولید منتهی می شود .

در باب تأثیر مذهب در رشد و توسعه اقتصادی جامعه شناسان از ماکس وبر
بعده نظریات فراوان پرداخته اند .

وبر، خود قائل به تأثیر روحیه و اخلاق پرستانی خصوصاً کالوینی در ظهور اقتصاد سرمایه داری بود . بعضی محققان به بررسی تأثیر دین یهود در این عرصه اهتمام کرده اند . برخی نیز اصولاً مذهب را با امور دنیا ناسازگار پنداشته اند . حقیقت این است که تعالیم دینی قابل تعبیر است و تفسیرات از آن مختلف است و از تعلیمات واحد استنتاجات متفاوت شده است و آمادگی به قبول یک نوع استنتاج و رد استنتاجات دیگر خود معلول عوامل خاص اجتماعی است که ناچار باید جستجو و تحقیق شود . چنانکه در مورد آراء کالون باید تصدیق کرد که وجود طبقه نوظهوری که بورژوازی نامیده شده است زمینه را بر پذیرش و اشاعه آن آراء مهیا کرده بود . نکته دیگر آن که در میان جوامعی که مذهب واحد دارند گاه تفاوت فاحشی از نظر درجه رشد و توسعه دیده می شود (فرانسه و ممالک امریکای لاتین) و علاوه بر این وجود مذاهب کهنه و سنت گرائی چون شینتوئیسم مانع از آن نشده است که کشوری نظیر ژاپن بحد بالای رشد و توسعه اقتصادی دست یابد . تهمت جبر مذهبی و ممانعت از پیشرفت در امور دنیوی بر دین اسلام زدن نیز نارواست زیرا در سایه همین دین یکی از درخشانترین تمدنات جهان که اقتصادی شکوفان

داشته زاده و پرورده شده است .

کلمه‌ای چند نیز در باره حکومت و نهاد سیاست باید گفت. قبلا اشاره کردیم که از جمله مسائل کشورهای کم‌رشد، پاشیدگی و پراکندگی اجتماعی است که در آن به چشم می‌خورد. از این رو تشکل ملی و تحقق وحدت اجتماعی و تزیاید و تسلط قدرت مرکزی در برابر نفوذ گروه‌های ذینفع محلی و منطقه‌ای را محققانی چون راستو شرط اساسی رشد اقتصادی شمرده‌اند. در جوامعی که اقتصاد مختلط دارند و دولت نیز نقش عمده در سرمایه‌گذاری یا توسعه اقتصادی ایفا می‌کند هم‌کاردانی اولیای بخش عمومی و هم‌حسُن مدیریت کارگردانان بخش خصوصی ضرور است تا رشد مطلوب حاصل آید. شوپتر راست می‌گوید که از جمله شرایط ظهور کارگردانان مبتکر و خلاق در عرصه اقتصادی، وجود ثبات سیاسی و اجتماعی و روشنی و دوام تصمیمات و سیاست‌هایی است که در این عرصه اتخاذ شده و میشود. بنابراین دولت در جوامع در حال رشد نه فقط باید خود در کار توسعه اقتصادی مداخله مستقیم کند (نظری که نزد شوپتر و دیگر ستایشگران سرمایه‌داری آزادمی توانست مقبول افتد) هم‌چنانکه فی‌المثل به هنگام انقلاب مسیحی در ژاپون کرد بلکه باید بطرق غیر مستقیم مانند ایجاد محیطی که در آن قواعد کار و کوشش از پیش مشخص و معین است موجبات رویندگی و شکفتگی استعدادهای خلق و ابداع در صحنه اقتصاد را فراهم نماید.

شک نیست که توانائی دولت در برنامه‌ریزی و حسن اجرای طرحهای درست و سنجیده اقتصادی و عمرانی از عوامل عمده توسعه و رشد در دنیای حاضر است. معذک سعی دولت به ثمر نمی‌رسد مگر آنکه برنامه‌ها و طرحها از علاقه و پشتیبانی مردم برخوردار باشد و همه آحاد ملت باشور و شوق و صمیمیت در فعالیت‌های ناظر به هدف رشد و توسعه مشارکت جویند و این مقصود وقتی حاصل می‌شود که مردمان را نه فقط در طرح ریزی برنامه‌ها بیاری طلبند بلکه با توزیع اطلاعات از طریق وسائل ارتباط جمعی، تشکیل گروه‌ها و مجالس بحث و شور عمومی و تنظیم باز دیده‌ها از نقاط اجرای

برنامه‌ها و طرح‌های عمرانی در جریان پیشرفت آنها قرار دهند.^۱
 از عوامل مهم سیاسی دیگر که در رشد و توسعه اقتصادی و تحول و تکامل اجتماعی اثر نمایان دارد برگزیدگان قوم هستند. در این باره پژوهندگانی چون بوتومور نظراتی ابراز کرده‌اند که شرح و بسط آن‌ها را در این جا مجال نیست. تنها اشاره می‌کنیم که بوتومور علاوه بر آن‌ها پرنورها که وصف آنان در نظریه شوپتر آمده است از رهبران ملیت پرست و مصلح و هم چنین پیشوایان انقلابی و یکک دو گروه دیگر یاد می‌کند و آنها را از عوامل عمده دگرگونی و پیشرفت می‌شمارد.

در باره مالکیت، بسیاری از محققان گفته‌اند که عامل مهمی در رشد و نما یا وقفه اقتصادی است. مثلاً مالکیت فئودالی را عامل نامساعد توسعه دانسته‌اند و تغییر این نوع مالکیت را از راه اصلاحات ارضی، از جمله شرایط پیشین جنبش و جهش اقتصادی قلمداد کرده‌اند.

گروه سوم عوامل از عوامل فرهنگی - فکری و روحی تشکیل می‌شود. چنانکه در آغاز این گفتار آوردیم پژوهشگران امروز بیش از پیش از عوامل عینی و مادی به عوامل ذهنی و درونی متوجه می‌شوند و بسیاری از آنان ریشه کم‌رشدی را در خود ساختن جامعه و فرهنگ آن می‌جویند و بر آنند که تا در منظومه‌های اجتماعی و فرهنگی تغییری اساسی روی ندهد رشد و توسعه اقتصادی مداوم و مستمر تحقق نمی‌پذیرد. عوامل اقتصادی جزئی از ساخت‌های اجتماعی و مجموعه فرهنگی جامعه هستند و ناچار نمی‌توانند بیرون از نظام ارزش‌ها - معتقدات - آداب و رسوم و عادات آن جامعه بکار افتند. از جمله عوامل فرهنگی که در پیشرفت اقتصادی کارگر شمرده شده‌اند بعضی را در این جا یاد می‌کنیم:

- وجود معتقداتی که به زندگی ناسوتی و موفقیت در حیات مادی اهمیت دهد.
- وجود معتقداتی که به ارزش کار و کوشش قائل باشد و بجای فلسفه جبر از

۱- رک پیرولاس: وسائل اجتماعی رشد توسعه اقتصادی - بفرانسه ۱۹۶۸.

نظریه^۱ اختیار پیروی کند و فرد بشر را در تعیین سرنوشت خویش و بهبود وضع خود مؤثر بداند .

— وجود عقائدی که اسراف و اتلاف را بهر شکل مردود بخواند و موافق اندوخته کردن و بکاربرد سرمایه در امور تولیدی باشد .

— وجود عقائدی که تحصیل علم و کسب فن را قدر شناسد و نیاز و شوق دانائی و کاردانی را در دلها بیدار کند .

— وجود عناصری در فرهنگ قوم - و نیز در بافت کلی جامعه - که امید و انگیزه^۲ بهتر شدن و خوشتر زیستن و ارتقاء یافتن را درون افراد پرورش دهد .^۱

— وجود نظر مساعد درباره^۳ مشاغل جدید تولیدی چون تجارت و حرفه و صنعت و ارزش گذاری خاص آن مشاغل در برابر مشاغل کهنه ای که اثرات تولیدی کمتر بر آنها مترتب است چون روحانیت و سیاست و مانند آن و قدردانی کاردستی و بالاخره ،

— وجود محرك لازم به « خوب کار کردن » که محقق معاصر مک ک کلیند شرح مبسوط در تأثیر آن نوشته است و به گمان بعضی از جمله سببای خاص کارگردانان توانائی بوده است که از طبقات معروف به بورژوازی برخاستند و در تاریخ اقتصاد غرب به « آنترو پرنور » نامیده شدند . بعضی محققان دیگر انگیزه^۴ خوب کار کردن را مخصوص لایه های کهنه طبقات متوسط دانسته اند یا به افراد اقلیت که می خواهند جا و منزلتی در محیط اجتماعی باز کنند منسوب داشته اند . حاصل کلام همه این است که خوب کار کردن و انگیزه^۵ پیشرفت و موفقیت را از افراد گروه های زبده ای باید توقع کرد که هنوز در سلسله^۶ مراتب اجتماعی استقراری پیدا نکرده اند و علی هذا طالب کسب

۱- چنانکه انسان شناسان ژرف بینی چون فلورنس کلاکهن معلوم داشته اند فرهنگ ها و تمدن های عالم به سه گروه تقسیم می شوند بعضی « بودن » را اصل می دانند و پاره ای « شدن » را و بالاخره عده ای نیز « کردن » یعنی فعل و عمل را . دونوع اخیر بیشتر مساعد رشد و توسعه اقتصادی هستند .

منزات برتر و دسترسی به موقع تسلط بر گروه‌های دیگر هستند (هیگن نیز وجود اینگونه افراد و گروه‌ها را عامل سیر و انتقال از جامعه^۴ دهقانی به جامعه^۵ صنعتی دانسته است). در باب عوامل فکری و روحی سخن دراز نباید کرد زیرا جوهر مطالب پیش از این در خلال بحث‌های دیگر آمده است. در جامعه^۶ کهنه، شخصیت فرد در جمع مستحیل است و تبعیت از جامعه و تطابق با دیگران اصل است در حالی که جامعه^۷ تازه شخصیت فردی را از اسارت جمعی خلاص می‌کند. هرگاه جامعه و خانواده بجای تکیه بر سندیت مافوق، شخصیت فرد را پرورد و اتکاء بنفس و قدرت تصمیم و عمل و ذوق تعدی و تسلط جوئی و ابتکار و خلاقیت را در شخص پدید آورد زمینه را بر رشد سریع اقتصادی هموار کرده است. نوجوئی، در برابر سنت پرستی، عامل توفیق در زندگی مادی است. نوع سنجش و گرایش ذهنی که مردم نسبت به کار- ثروت - پس انداز- تغییر و مفاهیمی از این قبیل دارند تأثیر شدید در وضع معاش آنان و درجه^۸ رشد اقتصاد جامعه^۹ ملی داشته و دارد.

گروه چهارم عوامل اجتماعی توسعه^{۱۰} اقتصادی را بر آنها اطلاق کردیم که جامعه به اراده^{۱۱} خود سازی کند و بکار می‌اندازد از قبیل آموزش و پرورش - حفظ و ازدیاد سلامت مردم - تأمین رفاه اجتماعی که آثار آن در رشد اقتصادی محرز است اعم از آثار مستقیم و آن چه آثار غیر مستقیم می‌توان خواند. چنانکه فی‌المثل افزایش تخصص و مهارت از طریق تعلیم و تربیت و رهائی افراد از بیماری و رنجوری بر قدرت تولیدی آنان می‌افزاید و آسایش خاطر که از بیمه و دیگر مساعی معطوف به امنیت جامعه حاصل می‌گردد شوق و انگیزه^{۱۲} کار و کوشش را نیرو می‌دهد یا توان بخشی بفرده معلول (اعم از معلول جسمانی و روانی) قدرت کار از دست رفته‌ای را به نحوی باز می‌گرداند.

از میان عوامل خود خواسته و خود ساخته^{۱۳} مذکور از همه مهمتر تعلیم و تربیت است که محققان متعدد چون سولو و هاربیسون در امریکا - کبروف در شوروی - جان ویزی در انگلستان - ادینگک و شولتز در آلمان و جمعی دیگر به بیان ارزش اقتصادی آن

پرداخته‌اند و در مجموع تعلیم و تربیت را نوعی سرمایه‌گذاری طولی‌المده محسوب داشته و تأثیر آن را در توسعه اقتصادی ممالک پیشرفته‌ای چون امریکا و شوروی با عوامل کلاسیک تولید یعنی منابع طبیعی - سرمایه و نیروی کار برابر نهاده‌اند.^۱

نکته مهمی که ذکر آن در این جا ضرور است این است که تعلیم و تربیت را نباید فقط از جنبه کمی نگریست. آن چه اهمیت بیشتر دارد کیفیت تعلیم و تربیت یعنی روش و محتوی آن است که باید عامل تغییر طرز تفکر و روحیه نسل نوخاسته در جوامع در حال رشد گردد و آن چه را مساعد پیشرفت اجتماعی و توسعه اقتصادی است در ضمیر آنان متمکن سازد.

تعلیم و تربیت هر چند خود تحت تأثیر فرهنگ است اما در دگرگونی فرهنگ نیز می‌تواند مؤثر باشد و از این رو باید تدابیری اندیشید که تعلیم و تربیت بجای پاسداری آن سنت‌های فرهنگی که با مقتضیات جهان امروز ما ناموافق است پرورشگر اصول و ارزش‌های تازه‌ای باشد که فراخوردنیای ماست و مایه پیروزی در عصر علم و تکنولوژی است.

نکته شایان ذکر دیگر این است که در تأثیر تعلیم و تربیت رسمی غلو نباید کرد زیرا بسیاری از تأثیرات مدرسه را مؤسسات دیگر جامعه چون خانواده تضعیف می‌کند. توفیق بیشتر وقتی بدست می‌آید که به موازات کار مدرسه، به تنویر جامعه و آموزش بزرگ سالان نیز اهتمام رود و تعلیم و تربیت بصورتی که امروز در محافل جهانی مقبول است یعنی بصورت عام و مستمر و مداوم ارائه شود.

نتیجه. سخن بطول کشید اما در ضمن از این بحث تفصیلی واضح شد که هنوز در زمینه عوامل اجتماعی رشد و توسعه اقتصادی نظریه‌ای جامع عرضه نگردیده و آن چه

۱- برای تفصیل، رجوع شود به کتاب تعلیم و تربیت در جهان امروز - چاپ دوم،

گفته شده است صورت آرائی ناپیوسته و پراکنده دارد. مشکل دیگر این است که بسیاری از مؤلفان اوصاف برخی از ممالک کم رشد را که غالباً بر اثر مشاهده‌ای آمیخته به ذهنیت شخصی دستگیرشان شده با علل یا عوامل عمومی عقب ماندگی اقتصادی اشتباه می‌کنند و از این مطالب نیز غفلت دارند که بسیاری از اوصافی که ذکر شد و منجمله قسمتی از خصوصیات اجتماعی و فرهنگی ملل کم رشد خود نتیجه عوامل عمیقتر دیگر است و ناگزیر در هر مورد باید معلوم داشت که آیا اوصاف مذکور اصیل بوده و از دیرباز وجود داشته است یا به تأثیر عواملی تاریخی چون استعمار - تسخیر تمدن غربی و نظائر آن ایجاد یا تقویت شده است؟ ضمناً ناگفته نباید گذاشت که پاره‌ای از این اوصاف بجای آنکه علت فقر باشد خود معلول فقر است.

ایراد دیگر بر آراء رائج این است که غالباً تا آنجا که بحث از عوامل فرهنگی و اجتماعی مثبت رشد و توسعه می‌شود از تجربه اروپائی و احیاناً امریکائی اقتباس شده است و لزوماً بر جوامع دیگر که در مراحل مختلف سیر تاریخی واقع هستند تطبیق نمی‌شود. فی المثل مطالعات مربوط به جوامع شرقی روشن کرده است که در پاره‌ای ممالک مانند ژاپون نقش تاریخی را که گروه «آنتروپرنور» در زمینه توسعه اقتصادی مغرب زمین ایفا کرد گروه‌های دیگری چون رهبران سیاسی و اداری عهده‌دار شدند. مثال دیگر طبقات متوسط شهرنشین است که در بعضی از ممالک در حال رشد، رفتار اقتصادی بسیار متفاوتی از بورژوازی غربی ارائه می‌کنند و یقین نیست که بورژوازی شرق بخلاف غرب بجای اندوختن و سرمایه‌گذاری کردن از روش طبقات ممتاز و مرفه که به اسراف و تبذیر و نمایشگری ثروت و تجمل تمایل دارند پیروی نکنند.

نتیجه‌ای که از این بحث حاصل می‌شود این است که باید اصل نسبت را پذیرفت و از تعمیم در باره علل رشد یا کم رشدی چشم پوشید و بجای وضع قوانین کلی و عام،

احوال خاص هر جامعه و فرهنگ و عوامل مخصوصی را که در آن به رشد یا کم رشدی منجر شده است پژوهش کرد و به عبارت دیگر از نظرگاه تاریخی و باعینک جامعه‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی به پدیدهٔ رشد و عوامل آن نگریم نکتهٔ اخیر را می‌توان به وجهی دیگر نیز عرضه کرد و آن اینکه جویندگان علل رشد و کم رشدی غالباً از گرایش‌های فرهنگی و روانی که در جامعه‌ای مشهود است سخن می‌گویند اما غافل از این نباید بود که در همان جامعه گرایش‌های متضادی نیز بصورت بالقوه موجود است منتهی موقعیت‌های تاریخی به آن‌ها فرصت تجلی و تحقق نداده است .

مثلاً اگر گفته شود که فلان جامعه پای‌بند عقیده به قضا و قدر است یا گرفتار سنت‌های دیرینه و مبتلای رکورد و جمود است و به همین مناسبت پیشرفتی در مراحل رشد اقتصادی ندارد از یاد نباید برد که در همان جامعه گرایش به اصل تفویض و اختیار مفقود نیست و احتمالاً گروه‌ها و قشرهای ناراضی که طالب تغییرند نیز وجود دارند ولی همگی منتظر فرصت هستند تا از پردهٔ خفا بیرون آیند و با مساعدت شرائط تاریخی بر قطب مقابل، غلبه و تسلط یابند .

این مطلب را نیز نباید ناگفته گذاشت که بعضی از صفاتی که محققانی چند به عنوان عوامل کم رشدی قلمداد کرده‌اند در شرائط اجتماعی و موقعیت‌های تاریخی دیگر توانسته است که همچون عوامل مساعد رشد و توسعه جلوه کند . فی‌المثل قناعت ژاپنی در عصر حاضر و وارستگی پرستانی در قرون شانزده و هفده نه فقط مانع رشد اقتصادی نشد بلکه به تحقق آن یاری کرد . به عبارت دیگر عوامل رشد یا کم رشدی در عرصه‌های مختلف تاریخی معانی و آثار متفاوت توانند داشت و این نکته بکار برد « دید فنومولوژیک » را در این گونه مطالعات علمی ایجاب می‌کند .

در خاتمه اشاره به این نکته سودمند است که اگر دید تاریخی در بررسی عوامل اجتماعی رشد و توسعه پذیرفته آید به عمقیدهٔ ما باید بجای روش تحلیلی که علل یا عوامل

پراکنده و غیر مرتبطی را ارائه می‌کند به روش ترکیبی یا تألیفی توجه شود و مجموع بهم پیوسته عواملی که در طی تاریخ یک جامعه خاص، مشخصات اجتماعی - فرهنگی و روانی آن را پدید آورده و به رشد یا کم‌رشدی اقتصادی منتهی گردیده است جسته و مکتشف گردد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی